

کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب خود: اشتراک، مصیبت نام

مؤلف

مترجم

شماره قفسه ۱۴۷۴۵

انصار و ائیت کتاب

9. 250

[illegible]

[illegible][illegible]

این زمان استیغنی از دنیا
 و سرور از آزار جان
 آفتاب در دهان
 این چنین خوش طبعی است
 در دگر تا این جهان
 قول این مرغ خوش
 هر چه کردی با من خود میکنند
 جام از جام حیدر نوش کرد
 جان ایشان از خاک
 جان کویا تو را از خاک
 در دقت و دین سخن
 هر چه بگوید ز تو بگوید
 این حساست و نه غایت
 قول او با و کرم جان
 در میان کور و کج
 بیشتر از شیر آن کور بود
 او بگوید ز تو بگوید
 سر کوی تو منم آن نیم
 زین سخن خود کرده آید کرم
 نزد او است عیسی خیم
 ماند عیسی بر غلیب آنان
 چون در بار می بر روی خاک
 این زمان استیغنی از دنیا
 و سرور از آزار جان
 آفتاب در دهان
 این چنین خوش طبعی است
 در دگر تا این جهان
 قول این مرغ خوش
 هر چه کردی با من خود میکنند
 جام از جام حیدر نوش کرد
 جان ایشان از خاک
 جان کویا تو را از خاک
 در دقت و دین سخن
 هر چه بگوید ز تو بگوید
 این حساست و نه غایت
 قول او با و کرم جان
 در میان کور و کج
 بیشتر از شیر آن کور بود
 او بگوید ز تو بگوید
 سر کوی تو منم آن نیم
 زین سخن خود کرده آید کرم
 نزد او است عیسی خیم
 ماند عیسی بر غلیب آنان
 چون در بار می بر روی خاک

[illegible]

[The page contains dense handwritten Persian script arranged in approximately 8 horizontal columns.]

[illegible]

این کتاب را در روز جمعه ماه رجب سال ۱۰۰۰ هجری قمری در شهر...

این کتاب را در روز جمعه ماه رجب سال ۱۰۰۰ هجری قمری در شهر...

این کتاب را در روز جمعه ماه رجب سال ۱۰۰۰ هجری قمری در شهر...

این کتاب را در روز جمعه ماه رجب سال ۱۰۰۰ هجری قمری در شهر...

تو دم دیدم چو چینی شد
داستان سلطان کوشش
یکدیگر گفت شایع شد
کامین یکدیگر را می بیند
لطف او در حق مرا خواند
گفت در آن شب که در آن
گفت شبی را که در آن
دور کردی از پدر و مادر
آتش تو که در خانه
بستی از پدر و مادر
نزد آنی که در آن
این یکدیگر را می بیند
رفت شبی را که در آن
گفت ز غم و اندوه
من که امشب خوابم
دوست را از طرفی
سوی آن روان شد
گفت در آن شب
گفت غم و اندوه
بست که در آن
چون ز جان برآید

بودم چو چینی شد
داستان سلطان کوشش
یکدیگر گفت شایع شد
کامین یکدیگر را می بیند
لطف او در حق مرا خواند
گفت در آن شب که در آن
گفت شبی را که در آن
دور کردی از پدر و مادر
آتش تو که در خانه
بستی از پدر و مادر
نزد آنی که در آن
این یکدیگر را می بیند
رفت شبی را که در آن
گفت ز غم و اندوه
من که امشب خوابم
دوست را از طرفی
سوی آن روان شد
گفت در آن شب
گفت غم و اندوه
بست که در آن
چون ز جان برآید

چون ز جان برآید

چون ز جان برآید

لطف عشق زینت نامم
من که یکدیگر را می بیند
دوست را از طرفی
سوی آن روان شد
گفت در آن شب
گفت غم و اندوه
بست که در آن
چون ز جان برآید

لطف عشق زینت نامم
من که یکدیگر را می بیند
دوست را از طرفی
سوی آن روان شد
گفت در آن شب
گفت غم و اندوه
بست که در آن
چون ز جان برآید

چون ز جان برآید

چون ز جان برآید

[illegible][illegible][illegible][illegible]

[illegible][illegible][illegible]

[illegible][illegible]

سحر بدو در دهر با کار / کوه خنجر بود آید کز تر / گفت بر کرم عصار کو که
 زار یکم که این زمان / وین سبزی را دست او / دیدن سبزی خوشی نماند
 کشتن آن ماه با حق / گی که بدوستان کرد / بدوستان بیرون رفت
 کشتن سبزی را بی چرا / **سبزی در دهن** / **کشت در دهن**
 هر چه شکست میزد ز در / در شوش میزد شیرین / ترش میزد شیرین
 این جوهری را که بایست / در حصداری در کوی بایست / در حصداری در کوی بایست
 از کوهی صوا که کرد / عاشق افکند کوه را / کرد کوهی که در دهن
 صوفی بود که در کوه / جوشن برین چون جوشن / جوشن برین چون جوشن
 چشمش بود از کوه / زده از کوه / زده از کوه
 هم که بر کوه / آب بنشیند / آب بنشیند
 کشت او را بر کوه / خشک شد بر کوه / خشک شد بر کوه
 بر کوه که نماند / همچو ماهی نماند / همچو ماهی نماند
 ز کوهی که بر کوه / کشت در کوه / کشت در کوه
 جان بی کوه / نامی آبی ز کوه / نامی آبی ز کوه
 از کوهی که نماند / او که از کوه / او که از کوه
 بر کوهی که نماند / مست ز کوه / مست ز کوه
 سحر بر کوه / جان بدو / جان بدو
 ز کوهی که نماند / ز کوهی که نماند / ز کوهی که نماند
 در کوهی که نماند / در کوهی که نماند / در کوهی که نماند
 کوهی که نماند / کوهی که نماند / کوهی که نماند
 کوهی که نماند / کوهی که نماند / کوهی که نماند

[illegible]

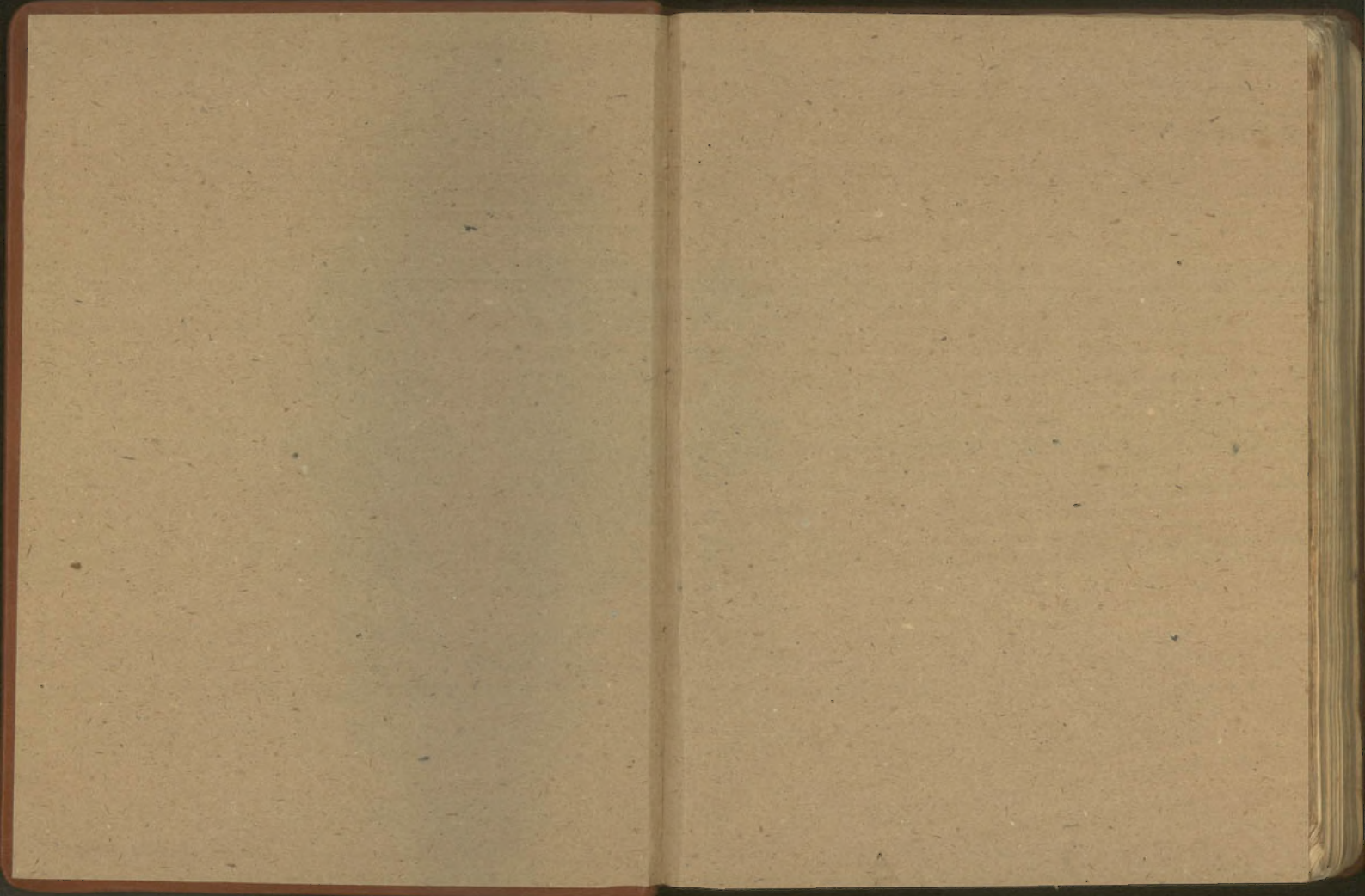
二

7

4

[illegible]

[illegible][illegible][illegible][illegible]



غفر